

درس چهارصدم: صوت ۴۲۲

نظر مرحوم کمپانی در باب اضطرار در بعض

اطراف علم اجمالی (11)

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وجود دو نظریه راجع به تحقق حکم ظاهری در قبال حکم واقعی

عرض شد در کیفیت تحقق حکم ظاهری در قبال حکم واقعی دو نظریه وجود دارد؛ نظریه اول بر اثبات حکم ظاهری در جنب حکم واقعی است به نحوی که ملاک و مناط در حکم واقعی به عنوان اولی متعلق بر موضوع تبدل پیدا می کند بر ملاک دیگر و به واسطه تبدل بر ملاک دیگر، حکم هم تغییر پیدا می کند. آن وقت این حکم ظاهری می شود که در قبال حکم واقعی است یا حکم واقعی منزل به صورت ثانی با تبدل ملاک. در صورت دوم و در تعریف دوم ملاک در حکم واقعی تغییر پیدا نمی کند بلکه از آنجائی که ملاک در آن حکم مفید و قابل اجرا نیست به واسطه ضیق و تحمیل مکلف، تکلیف برداشته می شود؛ یعنی تکلیفی نسبت به آن مکلف در آن زمان وجود ندارد، آن وقت در اینجا خود عقل حاکم به کیفیت الزام و یا عدم الزام در امور ثبوتیه و نفییه خواهد بود.

روی این فرض به واسطه انفکاک بین حکم عقلی و حکم شرعی دیگر جعل حکم در قبال حکم واقعی نیست؛ یعنی شارع در جنب حکم واقع، اقدام به جعل حکم ظاهر نکرده است. حکم واقع از آنجایی که غیر مقدور است مثل اینکه مکلف فوت کند همان طور که حکم واقع نسبت به او تغییر پیدا می کند و از تحت تکلیف بیرون می آید در صورت اضطرار هم مکلف از تحت تکلیف اصلاً خارج می شود! مکلف دیگر اختیار ندارد، تکلیف ندارد؛ بنابراین چه در مورد اضطرار نسبت به یک امر ثبوتی ...، فرض کنید نسبت به شرب خمر خب این در اینجا اقدام به شرب خمر در صورت اضطرار مکلف را از تحت تکلیف خارج می کند پس مکلف **فَعَلَ** **فِعْلاً** غیر مکلف به و هو غیر مأمور به فی هذه الحالة، فعْله يُشْبِهُ فِعْلاً الْأَطْفَالِ وَ الْمَجَانِينَ وَ السَّفَهَاءِ فِي عَدَمِ تَرْتَبِ التَّكْلِيفِ عَلَيْهَا وَ عَدَمِ الْعِقَابِ عَلَى فِعْلِهَا بنابراین در این مورد دیگر مکلف اصلاً انگار فعلی انجام نداده است نه اینکه فعلی در قبال فعل واقع انجام داده است.

این مسئله قول قدمای از اصحاب است و آن نظریه اول نظریه متأخرین از اصحاب است مانند مرحوم آخوند و مرحوم شیخ که اینها در کیفیت جعل حکم ظاهر در قبال حکم واقع قائل به این مسئله هستند.^۱ اما آنچه که نسبت به کلام متأخرین مثل مرحوم آخوند و امثاله به نظر می رسد این است که شارع در مقام جعل موضوع، موضوع را ابتدئاً و اولاً بلاول **لَوْ خُلِيَ وَ طَبِعَهُ** در نظر گرفته است و این مسئله در همه مسائل به چشم می خورد چه در مسائل مولوی شرعی و چه در مسائل مولوی عرفی، همیشه وقتی که مولا یک

^۱ . كفاية الأصول، (تعلیق زارعی سبزواری)، ج ۲، ص ۲۸۶.

امری را به یک عبد و به یک مأمور در مقام اطاعت القاء می‌کند دیگر مرض و عدم قدرت و اینها را در نظر نمی‌آورد. این مسئله **لو خُلّی و طَبَعَه** هست و متوقف بر قدرت است کأنَّ قدرت به عنوان شرط ضمنی عقلائی و مصحح برای اصل تکلیف در اینجا جعل شده است مثل خود حیات، آیا ممکن است مولا یک امری را متوجه شخص میت بکند؟! این مقدور نیست این عقلائی نیست. همان‌طوری که اصل امر متوجه شخص حی و شخص قادر باید بشود و مولا نمی‌تواند امری را متوجه طفل پنج‌ساله بکند چون مقدور نیست و این امر او امر سفهی است و از یک حکیم القاء یک چنین امری قبیح است همین‌طور در صورتی که شرایط غیر عادی باشد که آن شرایط را عرف یا خود مولا برای تحقق او امر عادی جعل می‌کند یا به عنوان شرط ضمنی، آنها هم حکم قدرت و حیات را به نسبت به مکلف به دارد بنابراین اگر شخصی در یک شرایطی قرار گرفت که سراق بخواهند اموالش را ببرند و اگر بگویند که این اموال در فلان جا هست خب سراق سرقت می‌کنند، نباید بگویند در آنجا هست. حالا این دروغی که در اینجا گفته آیا این دروغ مصلحت‌آمیز حلال است یا اینکه نه اصلاً تکلیفی در اینجا نیست؛ یعنی آن الزام نفی‌ای و سلبی بر دروغ دیگر در اینجا منتفی است و وقتی آن الزام منتفی شد بنابراین عقل حکم به عدم منع شرعی نسبت به آن فعل مأمور به یا منهی عنه می‌کند.

یا فرض کنید اگر یک شخصی را بر شرب خمر الزام کردند و در قبال عدم اطاعت اهراق دماء وجود دارد سفک دم وجود دارد، در اینجا آن الزام نفی‌ای و کف نفس مترتب بر شرب خمر منتفی می‌شود یعنی دیگر شارع در اینجا الزامی ندارد تکلیفی ندارد نه اینکه حکم به اباحه می‌کند. حکم به اباحه کردن یک مسئله‌ای است و آن مسئله‌ای است که یک شیء دارای مصلحت است و دارای یک جنبه حُسن در اینجا است اما فعل در اینجا جنبه حُسن ندارد یعنی خود فعل فی حدّ نفسه مباح نیست چون بر خود فعل نفعی مترتب نیست بلکه بر عدمش ضرر مترتب است نه در نفع، الآن ماء مباح است چون بر شرب ماء منفعت مترتب است، شربت مباح است چون بر شرب شربت منفعتی مترتب است و ضرری مترتب نیست. خبز و نان مباح است زیرا اکل خبز امر نافع است و سیری بر آن مترتب است. ملاکات یعنی این!

حالا صحبت در این است که آیا بر خمر **لو خُلّی و طَبَعَه** نفعی مترتب است؟ نه، بلکه فساد مترتب است. اگر کسی مضطراً خمر بخورد مست می‌شود و همان حالاتی که برای شخص مختار هست همان حالات برای او هم پیدا می‌شود و لعلّ اینکه دست به خیلی از کارها بزند، بر عدم شرب او سفک دماء مترتب است و بر شرب او حفظ دم الآن مترتب نیست و نظایر ذلک که در تمام اینها ما این مسئله را در اینجا می‌بینیم یعنی احساس می‌کنیم که خود ملاکات اولیه بر خود آن شیء تعلق می‌گیرد.

حالا اگر شما بگویید که نه ممکن است در بعضی موارد بر خود نفس او نفعی مترتب باشد مثل اینکه در اکل میت به خود اکل، استمرار حیات در اینجا مترتب است در جواب باید گفت که بر اکل میت **بِمَا أَنَّهُ أَكَلَ مَيْتَةً**

یا **أَنَّهَا أَكَلَ مَيْتَةً** بدون این بر اکل میته الآن در اینجا شیئی مترتب نیست که خود نفس اکل میته در اینجا چیز هست، شیئیت میته بودن در اینجا لحاظ است، خود شیئیت؛ شیئیتی که یک میته در اینجا دارد آن شیئیت موجب جلوگیری از آن موت و انقطاع حیات است متنها الآن مصادف با این عنوان است.

پس بر خود اکل میته یک چیزی مترتب نیست که اکل میته از نظر شارع جلوی موت را می گیرد، نه! اکل میته جلوی موت را نمی گیرد بلکه اکل شیء جلوی موت را می گیرد متنها الآن چون این چیزی در صندوقش غیر از میته ندارد، این در اینجا مانع [موت] هست نه اینکه بر این عنوان جلوگیری از موت در اینجا هست والا حکم اوّلی برای او می شود. مثل صلاة که الآن دو موضوع دارد؛ صلاة به عنوان **أَنَّهُ فِي الْحَضَرِ** صلاة به عنوان **أَنَّهُ فِي السَّفَرِ**. شرب خمر دو موضوع داشت؛ یکی شرب خمر **بِمَا أَنَّهُ فِي هَذِهِ الْحَالَةِ** و دیگری شرب خمر **بِمَا أَنَّهُ فِي هَذِهِ الْحَالَةِ وَ فِي هَذِهِ الْحَالَةِ حَرَامٌ وَ فِي هَذِهِ الْحَالَةِ حَلَالٌ** نه این طور نیست.

بله، اگر فرض کنید دوايي به عنوان شرب خمر وجود نداشته باشد الا در شرب خمر، این موضوع داخل در موضوعاتی است که دارای موضوعات به عناوین متفاوت است و به عناوین مختلفه درمی آید. ممکن است یک موضوعی در دو شرط به دو عنوان معنون بشود و هرکدام به این دو عنوان خودشان متعلق برای حکم بشوند؛ فرض کنید یک نفر عالم است به عنوان عالم بودن واجب الإکرام است در جایی که مولا می گوید: **أَكْرَمُ الْعُلَمَاءِ** ولی به یک عنوان دیگر چون شارب خمر است مولا اگر بگوید: **لَا تَكْرَمُ الْخَمَّارِينَ** این در تحت آن مسئله قرار می گیرد. در آنجایی که می گوید: **أَكْرَمُ الْعُلَمَاءِ** باید اکرامش کرد، در جایی که مجلس، مجلس علما است در جایی که فرض کنید افراد عادی هستند نه علما و خمار را استثناء می زند این در آن مجلس نباید اکرام بشود زیرا دو عنوان دارد و معنون به دو عنوان است.

در بعضی از موارد ما می بینیم که احکام این شیء معنون به دو عنوان نیست و یک عنوان بیشتر ندارد ولی در مورد اضطرار ممکن است مفید باشد مثل دوايي که انسان برای سینه می خورد که در آن الکلی هست. این الآن نه اینکه مسئله اضطرار هست یعنی در اینجا مسئله خمر و الکلی این نیست که چون در اینجا مضطر است در اینجا اشکال ندارد بلکه در اینجا عنوان تغییر پیدا می کند.

این که دارم عرض می کنم یک مسئله خیلی مهمی است که خیلی موارد پیدا می شود. مرحوم شیخ در مکاسب محرمه این مسائل را مطرح کرده است و همه اینها را در باب اضطرار برده است در آنجا این قضیه هست که آیا این عناوینی مانند دم که حرمت مؤبد رویش آمده فقط در موقع اضطرار که حفظ نفس است حلال می شود آیا این به کیفیت است یا اینکه چون این عنوان و این موضوع در آن شرایط خاص فقط اقتضاء فساد را می کند و مقتضی امر دیگری نیست و عرف و جامعه غیر از حیثیت مفسده، اقتدار بر استفاده از حیثیت مصلحه او را ندارد، از این نظر شارع این را حرام کرده است. یک وقتی شارع حکم را روی خمر برده و گفته است این

خمر **إلى يوم القيامة** حرام است **إلا في مورد الاضطرار** یک وقتی شارع نمی گوید: **الخمر حرامٌ إلى يوم القيامة** بلکه می گوید: **الخمر حرامٌ لأنه فيه مفسدة** چون در خمر مفسده است حرام است خب حالا اگر در خمر مصلحت باشد، غیر از اجبار بر زنا که در اجبار بر زنا مصلحت و منفعتی نیست. بله، در عدم این ارتکاب مفسده است یعنی به واسطه عدم ارتکاب **لو أُجبر و لو أُكره على الزنا يُحذر دمه** نه اینکه بر خود فعل مصلحت باشد، خود فعل که مصلحت ندارد بلکه در خود فعل مفسده هست؛ ولدی که به دنیا می آید بدون نسب است، عملی که در اینجا انجام می گیرد عمل خلاف شرع است.

یا مثلاً در شرب خمر؛ کسی که شرب خمر می کند این شرب خمر غیر از مفسده چیزی ندارد، حالتی که برای انسان پیش می آید آن حالت، حالت شهوانی و حیوانی است و کار خلاف هم ممکن است در آن حالت انجام بدهد. اعضاء بدنش تحت تأثیر قرار می گیرد و صدمه می بیند و در این شرب هیچ مصلحتی در اینجا وجود ندارد. مصلحتش چیست؟! فقط عدم شربش موجب مثلاً فوت یک مصلحت اهم است. حالا اگر خود نفس او دارای مصلحت است فرض کنید دارویی در دنیا پیدا نمی شود مگر خمر، دارو فقط خمر است، این ناراحتی **لا يتبدل إلى الصحة و الإنسان لا يكون صحيحاً إلا بشرب هذا الشيء** این دیگر در اینجا جنبه اضطرار نیست بلکه یک مسئله ای است که در شرایط مختلف یک شیء حالات مختلف پیدا می کند.

دمی که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هیچ استفاده ای از او نمی شد خب طبعاً این دم هیچ جهت و حیثیت اباحه و حیثیت استفاده عقلانی ندارد ولی الآن هم این دم یکی از موارد حیاتی برای بقاء حیات است. اگر دو دقیقه نرسانند انسان زیر عمل می میرد این را اضطرار نمی گویند بلکه نفس خود این ماده در اینجا ماده مبقیه است نه اینکه اضطرار موجب تبدل موضوع بشود. نه، چرا؟ به خاطر اینکه مرض یک امر عادی است، درد یک امر عادی است، الم یک امر عادی است، امر غیر عادی نیست که انسان ملاک برای آن فعل را حکم اولی شارع قرار بدهد. چرا ما از اول نیایم خود موضوع را دو قسمت کنیم و بگوییم که موضوع در تحت این شرایط معنون به این عنوان است و موضوع در تحت این شرایط هم معنون به این عنوان است؛ در حال صحت و سلامت تزریق دم حرام است و در حال احتیاج و نیاز به دم همین تزریق مباح است. چه دلیلی داریم بر اینکه حتماً باید مسئله را به باب اضطرار ببریم و برای دم یک حکم حرمت مؤبدیه فرض کنیم و درقبال این حکم حرمت مؤبدیه یک حلیت مترتبه بر اضطرار جعل کنیم؟! چرا؟! مورد اضطرار مورد خاص است مثل اینکه امام صادق علیه السلام می فرمایند: چرا تیممش نکردید؟! گفتند که می خواستیم غسلش بدهیم و مریض بود داخل آب کردیمش و درآوردیم. حضرت فرمودند: مگر خدا تیمم را برای چه قرار داده است؟!^۱

۱. الکافی، ج ۳، بابُ الْکَسِيرِ وَ الْمَجْدُورِ وَ مَنْ بِهِ الْجِرَاحَاتُ وَ تُصَيِّهُمُ الْجَنَابَةُ، ص ۶۸، ح ۴:

«عن جعفر بن إبراهيم الجعفری عن أبي عبد الله عليه السلام قال: إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ذَكَرَ لَهُ أَنَّ رَجُلًا أَصَابَتْهُ

وجوب تیمم از باب حکم ثانوی است نه از باب اضطرار

تیمم و وجوب تیمم نه در باب اضطرار است بلکه در باب حکم ثانوی است؛ **عند الصحة یجب استعمال الماء و عند المرض یجب استعمال التراب!** نه اینکه در موقع صحت و آب داشتن برای انسان **إلی الأبد** طهارت مائیه جعل شده است **إلا فی مورد الاضطرار** که طهارت ترابیه جعل می شود. نه، برای انسان **من أول الأمر** اولاً و بلا اول دو حکم جعل شده است؛ یک حال صحت و یک حال مرض که در حال صحت طهارت مائیه است و در حال مرض طهارت ترابیه است و این دیگر باب اضطرار نیست. باب اضطرار در آنجایی است که موضوع از آن حدود عرفی خارج بشود. انسان نسبت به توان و قدرت و مسئله اهم بخواهد مسئله را داشته باشد که این مطلب احتیاج به توضیح دارد. **إن شاء الله** برای جلسه بعد باشد.

تلمیذ: ... در عرض هم هستند.

استاد: صحت و مرض؛ انسان یا صحیح است یا مریض اما آن اکراه بر شرب خمر یک مسئله غیر عادی است و نمی توانیم بگوییم که در عرض آن قرار می گیرد. این مبنایی که هست اصلاً خیلی چیزها را تغییر می دهد ...

تلمیذ: شارع از اول برای حال اختیار یک حکم وضع کرده و برای حال اضطرار حکم دیگری را وضع کرده است.

استاد: نه، صحبت در این است که شارع برای حال اضطرار حکم جعل کرده است یا حکم را برداشته است؟! تفاوت این است.

اللهم صل علی محمد و آل محمد

جنابۀ علی جرح کان به فأمَرَ بِالْغُسْلِ فَغَسَلَ فَكَرَّ فَمَاتَ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: قَتَلُوهُ قَتَلَهُمُ اللَّهُ إِنَّمَا كَانَ دَوَاءَ الْعِيِّ السُّؤَالُ.

ترجمه: «جعفر بن ابراهیم جعفری گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: نزد پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله سخن از مردی به میان آمد که جراحتهی داشته و دچار جنابت شده بود و مردم به او دستور غسل داده و او هم غسل کرد، ولی کزاز گرفت و درگذشت. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «او را کشتند، خدا آنها را بکشد! همانا درمان جهل و نادانی، پرسش است.» (محقق)